

شمنیسم

درمانگران، روح‌ها، آیین‌ها

مجموعه مطالعات ادیان | ۱۶ |



فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۹	پیش‌گفتار
۲۵	فصل نخست. دشواری‌ها و مسائل
۲۵	۱. سلامتی
۲۸	۲. زاد و ولد
۳۱	۳. معیشت
۳۴	۴. شمنان
۴۵	فصل دوم. محل‌های حضور شمنیسم
۴۵	۱. تصویر پراکندگی
۴۷	۲. نوع‌شناسی
۵۳	۳. ویژگیان شمنیسم
۵۷	فصل سوم. کیهان‌شناخت
۵۷	۱. ساخت جهان
۶۰	۲. نیروهای روحانی
۶۶	۳. مکان‌نگاری جهان دیگر
۷۱	فصل چهارم. دوران آموزش
۷۱	۱. فراخوانی

۷۶	۲. دگرگونی
۸۴	۳. تقدیس
۸۹	فصل پنجم. شیوه‌های انجام کار
۸۹	۱. آرایش صحنه
۹۳	۲. جامه
۹۹	۳. وسایل
۱۰۷	۴. جلسه
۱۲۳	فصل ششم. زندگی شمن
۱۲۳	۱. زندگی روزمره
۱۲۶	۲. وظیفه
۱۲۸	۳. شخصیت
۱۳۲	۴. مرگ
۱۳۵	فصل هفتم. کوشش‌هایی برای توجیه
۱۳۵	۱. نظریه‌های روان‌شناختی
۱۴۳	۲. نظریه‌های مردم‌شناختی
۱۵۷	خاتمه
۱۶۳	گزیده‌ای از منابع
۱۶۵	نمایه

فصل نخست دشواری‌ها و مسائل

۱. سلامتی

جوامع سنتی اساساً با مشکلاتی مشابه با مشکلات ماقبل تاریخی نیاکان‌شان مواجه بوده‌اند. آنان برای ادامهٔ حیات به منابع غذایی کافی نیاز داشتند و بهره‌برداری از این منابع غذایی منوط به سلامتی کامل آنها و دانستن مهارت‌ها و فنون لازم برای کسب غذا بود. این مهارت‌ها و فنون از بزرگ‌ترها به جوان‌ترها منتقل می‌شد. پیرترها خود آن‌گاه که دچار ضعف قوا می‌شدند از حمایت فرزندان برخوردار بودند. از این‌رو، بقای یک گروه و فرهنگش در طول زمان، منوط به تضمین تداوم نسل و زاد و ولد مستمر بود.

بر اساس دیدگاه سنتی، پیکر انسان متشکل از تنی فانی و روحی حیاتی با فناپذیری کمتر و نیز روح آزاد فناناپذیر مستقل از تن بود. روح حیاتی فعالیت‌های جسمانی را مقدر می‌کرد و به بدن قوهٔ حیات می‌داد. نشانه‌های این نیروی حیاتی توانایی حرکت، گرمی بدن و ثبات و پایداری بود. عقیده داشتند که این نیروی حیاتی به‌طور خاص در خون و اندام‌هایی که سرشار از خون است همچون قلب، کبد و کلیه و در بخش‌های گرم بدن

مثل دهان، زیر بغل، زیر زانو، نواحی تناسلی و نیز در قسمت‌های سخت بدن که دوام بیشتری دارند مانند استخوان و دندان و نیز در اغلب ترشحات بدن — به جز «نجاساتی» مانند مدفوع، ادرار یا خون حیض — وجود دارد. این نیروی حیاتی همچنین در اسپرم، بزاق ترشح شده در اثر جویدن یا دیدن غذای اشتهاآور، عرق، شیر مادر، اشک، چشم، موها و ناخن‌ها که در واقع همگی نتیجه نوعی تحرک جسمانی یا عاطفی، یا به عبارت بهتر در نتیجه رشد و تزاید بودند نیز موجود بود. این روح مسئول کارآیی و باروری بود و بنابراین تمایلی حیاتی وجود داشت به اینکه اقداماتی برای تقویت و نگهداری آن صورت گیرد. این کار می‌توانست از طریق تمرینات افزایش‌دهنده نیرو و استراحت‌های آرامش‌بخش کافی و بیش از آن، از طریق مصرف هدفمند مواد نیروبخش معدنی، گیاهی و حیوانی (همچون برخی از انواع خاک، ریشه، دانه، میوه، عصاره، صمغ، تخم پرندگان، دل، جگر، آرد استخوان و چیزهایی از این قبیل) و نیز مواد جادویی افزایش‌دهنده قوای حیاتی صورت گیرد.

با این حال، تنها روح آزاد بود که زندگی را به مفهوم واقعی و غایی‌اش به انسان‌ها می‌بخشید. این روح همان ابتدا در اولین ماه‌های پس از بارداری در اصل از بیرون توسط پدر در حین یک همخوابگی یا توسط یک نیروی روحانی به زهدان مادر منتقل می‌شد. معمولاً اعتقاد داشتند که روح آزاد در سر و درست، زیر پوشش جمجمه قرار دارد. آنجا به عنوان جایگاه هوشیاری و مرکز افکار و تصورات محسوب می‌شد و به انسان‌ها خاطره، تخیل، توان بازشناختن و قدرت تمرکز و تصمیم‌گیری می‌داد. این روح برای همزیستی اجتماعی تعیین‌کننده بود.

بدن و روح حیاتی مجموعه کارکردی گسست‌ناپذیر و نزدیکی را ایجاد می‌کردند، به گونه‌ای که هر یک جدا از دیگری نمی‌توانست دوام بیاورد. در حالی که ارتباط میان بدن و روح آزاد محدودتر بود. هنگام ازکارافتادگی

با ضعف جسمانی، روح آزاد می‌توانست هر لحظه خود را از تن جدا کند. این روح هر شب مثلاً هنگام خواب خارج می‌شد و در پیرامون شخصی که خوابیده بود حرکت می‌کرد. در برخی موارد ممکن بود حتی جلوتر به جهان دیگر نیز برود. آنچه او می‌دید و تجربه می‌کرد محتوای رویاها را تشکیل می‌داد. این نوع ارتباط قابل گسستن همواره مخاطرات خاصی را نیز در پی داشت.

تنها انسانی از سلامت کامل برخوردار بود که همه عناصر اصلی اش، یعنی تن، روح زندگی و روح آزادش، یک مجموعه کارگری مطمئن و منسجم را تشکیل دهد و هر بخش با دیگر بخش‌ها در ارتباطی متقابل بماند. این ارتباط منسجم به نحو محسوسی سبب تقویت نیروها می‌شد و عملکرد مطلوبی را که اساس پیشرفت و توفیق بود، ایجاد می‌کرد.

تجربه نشان می‌داد که چنین وضعیت مطلوبی همیشه وجود نداشت یا تنها به گونه‌ای محدود پیش می‌آمد. بر اساس نگرش سنتی، سلامتی می‌توانست متناسب با آموزه «عناصر سه‌گانه» به سه صورت، یعنی با آسیب‌های جسمانی، آسیب‌های روح حیاتی یا آسیب‌های روح آزاد، نقصان پذیرد. در دو مورد اول، اختلالات هر کدام، به دلیل وجود کارکرد نزدیک، متقابلاً دیگری را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. مثلاً جراحی وارد به جسم به از دست رفتن خون منجر می‌شد یا اتلاف و استفاده بیش از حد انرژی سبب تضعیف بدن می‌گردید. دردهای جسمانی از برخوردهای شدید با اجسام خارجی که جراحاتی را در پی داشت ناشی می‌شد. مثل کسی که به هنگام کار دستش را می‌برید، یا از درخت به زیر می‌افتاد و یا مورد اصابت تیر دشمن قرار می‌گرفت. اختلالات نیروی حیاتی را که برای مثال در بی‌حالی، بی‌انگیزگی و نیز در از دست رفتن قدرت باروری نمود پیدا می‌کرد، ناشی از حسّیات خصومت‌آمیزی مانند چشم خوردن یا «آلوده شدن» از طریق تماس با چیزهای تباه و